فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc183874809)

[پیشگفتار 2](#_Toc183874810)

[احتمالات مختلف سیره 2](#_Toc183874811)

[مناقشات 4](#_Toc183874812)

[مناقشه اول 4](#_Toc183874813)

[بیان اول 4](#_Toc183874814)

[بیان دوم 5](#_Toc183874815)

[پاسخ به مناقشه 5](#_Toc183874816)

[شواهد در مقام پاسخ به مناقشه 5](#_Toc183874817)

[شاهد اول 5](#_Toc183874818)

[شاهد دوم 6](#_Toc183874819)

[شاهد سوم 6](#_Toc183874820)

[شاهد چهارم 7](#_Toc183874821)

[نتیجه سخن 7](#_Toc183874822)

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ**

# اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث استدلال به سیره بود برای حجیت خبر واحد و همانطور که اشاره شد مهمترین استدلال از دید جمع زیادی از آقایان اصولی سیره به شمار می‌آید و توجه به مبحث سیره بسیار مهم است گرچه مستشکلین به استدلال به سیره هم وجود دارد اما جمع زیادی اساس حجیت خبر واحد را سیره عقلاییه یا متشرعه با تقریرهای متعددی که دارد قلمداد کرده اند، از جمله در معاصرین مثل حضرت آقای خویی، حضرت امام به سیره خیلی اعتماد کرده‌اند و توجه کرده‌اند شاید هیچ کدام از اینها مثل آقای صدر که به خبر و اخبار اعتماد کرده‌اند نباشد، گرچه آقای صدر هم به نحوی سیره را هم می‌پذیرند. اما سیره جایگاه خیلی مهم در بحث خبر واحد دارد.

عرض شد که سیره دو تقریر کلان دارد؛ ۱- سیره عقلاییه و ۲- سیره متشرعه

در آن استدلال به سیره عقلاییه که محور اول بود آنجا هم گفتیم که دو بیان و تقریر وجود دارد؛

۱- اینکه سیره عقلا در مراودات اجتماعی و معاشرت میان خود مبتنی بر اعتماد بر خبر ثقه است مطلق معاشرات و مراودات میان عقلا.

۲- اینکه لا اقل بگوییم این سیره در مقام و روابط و معاشرات و مراودات میان عبید و موالی عرفیه حاکم است و آنجا احتجاج می‌شود.

در تقریر اول؛ سیره عقلاییه گفته می‌شود در همه روابط انسانی مورد اعتماد است، چه روابط آدم‌ها به طور معمول و متعارف، چه آنجایی که عبد و مولایی در کار است.

اما سیره در تقریر دوم در این سیره عقلا گفته می‌شود به خصوص در موارد احتجاج میان عبد و مولا، تمسک به خبر می‌شود اگر مولا یک چیزی گفت و او با خبر ثقه آن را دریافت کرد و اقدام کرد، این هم می‌تواند او بر مولا احتجاج بکند. اگر با خبر ثقه‌ای چیزی به او رسید و او بی‌اعتنایی کرد، گفت من اطمینان نداشتم و برای خود عذری درست کرد؛ مولا احتجاج می‌کند.

# احتمالات مختلف سیره

از این روست که این دو تقریر است ممکن است کسی اولی را بگوید چند صور که می‌شود اینجا ادعا کرد را عرض می‌کنم،

۱- ممکن است کسی بگوید که یک سیره ثابتی در میان روابط انسان‌ها وجود دارد که این به طور مشترک و علی السویه در همه این روابط هست، چه روابط بین آدم‌های معمولی و چه بین عبد و مولا.

۲- در نقطه مقابل احتمال دوم است که کسی بگوید من سیره عامه را قبول ندارم بلکه عقلا فقط در روابط عبید و موالی به خبر ثقه احتجاج می‌کنند، در مواردی که عمل بکند عبد احتجاج می‌کند آنجایی که عمل نکند مولا احتجاج می‌کند، فقط اینجا سیره است.

در این دو احتمال هر دو یک سیره ادعا می‌شود منتهی اولی سیره عامه است و دومی سیره خاصه.

۳- اینکه کسی بگوید دو سیره هست، یک سیره عقلاییه عامه است که همه روابط را در بر می‌گیرد و در همه روابط اعتماد به خبر ثقه می‌کنند و یک سیره خاصه افزون بر آن می‌باشد.

لذا در روابط بین عبد و مولا و عبیدی و موالی این سیره تأکد دارد، یک سیره عامه است و یک سیره مضاف بر آن در روابط بین عبید و موالی است که نتیجه آن تأکد می‌شود که دو سیره در یک جا با دو عنوان خاص و عام، موجب تأکد می‌شود.

این سه بیان در اینجا وجود دارد؛ پس دو سیره اینجا در تقریر سیره عقلاییه قابل ادعا است؛

۱- یک سیره عامه عقلایی

۲- سیره خاصه عقلا در روابط عبید و موالی

این دو را وقتی با هم بسنجیم سه احتمال پیدا می‌شود؛

۱- کسی بگوید فقط اولی است، دومی از باب مصداق اولی سیره شامل آن می‌شود.

۲- اینکه بگوید فقط دومی است فقط در عبید و موالی و روابط عبد و مولا است نه در مطلق روابط.

۳- اینکه بگوییم هر دو هست و در دومی طبعاً تأکدی پدید می‌آید.

این تقریرهایی است که در سیره عقلاییه وجود دارد.

یک نکته که در تقریر و استدلال به سیره در این موارد و از این قبیل موارد باید پذیرفت، آن است که این سیره عقلا علاوه بر اینکه در روابط عبید و موالی جاری می‌کنند، در رابطه انسان‌ها و مولای حقیقی هم جاری می‌کنند این جز مقدمات مطویه است. برای اینکه یک اصل مفروض کلی است و آن اصل مفروض کلی این است رابطه ما و خدا علی رغم اینکه با رابطه یک عبد با مولا تفاوت دارد، اما قرار عقلا و بنای عقلا بر این است که رابطه عبد و مولای حقیقی هم مانند رابطه عبد و مولای عرفی می‌دانند. با اینکه می‌دانند اینجا با آن متفاوت است، اینجا حق حیات دارد و مولویت ذاتیه وجود دارد نه مولویت‌های عرضی و قراردادی، اما در مقام تکالیف و امتثال و عصیان می‌گویند این هم مثل بقیه است. این یک اصل مفروضی است که در خیلی از موارد اصول مورد توجه است و به عنوان اصل مفروض قرار گرفته شده است.

البته بعضی این را نپذیرفته اند؛ مثل بحث برائت و حق الطاعین این طور است، شهید صدر یا اقای داماد می‌گویند اینجا آن قانون مربوط به موالی عرفیه است و الا در موالی حقیقی که مولویت ذاتی دارد و حق حیات و وجود دارد آنجا برائت جاری نیست و حق طاعت هست.

ولی این را کنار بگذاریم،

۱- تلقی اصولی مفروض گرفتن یکسان بودن قوانین حاکم در موالی مولای حقیقی با موالی عرفی و اعتباری است. این را باید اینجا مفروض گرفته شود.

۲- و آن را مفروض می‌گیریم که مقدمه دیگری هم داشت که این سیره هم ردع نشده است و عدم ردع کاشف از امضاء است با این مقدمات ثابت می‌شود در روابط ما با ائمه هدی و با شارع همین خبر ثقه است.

سیره آن است که آن را معتبر می‌دانند و دستمایه‌ای برای احتجاج بین عبد و مولا، بین انسان‌های متدین با شارع می‌دانند.

این استدلالی بود که عرض کرده بودیم با بعضی نکات تکمیل شد.

# مناقشات

در مناقشات عرض شد که وجوهی از مناقشه در اینجا مطرح است که در بعضی از کلمات به آن توجه شده است.

## مناقشه اول

این بود که این سیره مربوط به مقامی است که خبر اطمینان به مضمون را تولید بکند، با یک وجوه و قرائن ضمیمه و پیوست، خبر ثقه اطمینان‌آور باشد، این سیره برای اینجا است.

چگونه خبر ثقه اطمینان‌آور می‌شود؟ این چیزهای اضافه‌ای می‌خواهد، به مجرد خبر ثقه در یک موضوعی نمی‌شود گفت اطمینان ایجاد می‌شود یک ضمائمی می‌آید خبر ثقه را مولد اطمینان به مضمون و محتوا قرار می‌دهد. این ضمائم گاهی به شخص بر می‌گردد، شخص یک شخص بسیار مورد اعتماد و امین و دقیق است، شخصی ممتاز و ویژه است مثل العمری و ابنه، در یک تراز بسیار بالا است.

یا اینکه مضمون و محتوا یک ویژگی‌ها و قرائن و شواهدی دارد که آنجا اطمینان پیدا می‌شود یعنی غیر از وصول خبر، ویژگی‌هایی در مضمون است که فرد را مطمئن می‌کند.

در هر صورت یک ضمائم شخص راوی و مخبر یا آن واقعه و حادثه یا شرایط و احوال واقعه و حادثه ضمیمه شده است و موجب شده است این خبر اینجا اطمینان تولید بکند.

اشکال اول می‌گوید که (با دو بیان این را مناقشه قرار می‌دهد)

### بیان اول

این است که سیره در جایی است که اطمینان باشد و جایی که اطمینان نباشد سیره نیست، حتی در مقام احتجاج هم مثال زده شده است که اگر از مولا خبری رسید که فرزند او مریض است یک دارویی به او بدهد، با خبر ثقه این دستور رسید، با خبر ثقه فهمید همان دارویی است که دستور داده است، بدون اینکه اطمینان باشد، یک دارویی داد بعد هم یک مشکلی پیش آمد، می‌گویند اینجا نمی‌تواند احتجاج بکند، اینجور ادعا شده است.

بنابر این بیان اول این است که با ضرس قاطع می‌گوییم سیره در مواردی است که اطمینان تولید بکند و آنجا که اطمینان تولید نکند سیره نیست.

### بیان دوم

این است که به این قاطعیت اینها را جدا نمی‌کنیم که اینجا سیره است و ما تردید داریم و مجرد تردید در ادله لبیه کافی است که به قدر متیقن آن اخذ بشود. اصل سیره را می‌دانم اما در جایی که اطمینان نیست باز هم هست یا نیست، نتوانستم به نتیجه‌ای برسم که عقلا آنجا که اطمینان نیست چه کار می‌کنند؟ نه اینکه در بیان اول گفته شد می‌دانم آنجا هست و اینجا نیست، اینجا در مورد عدم اطمینان تردید دارم همین تردید کافی است که اکتفا به قدر متیقن در دلیل لبی بکنیم.

غالباً سیره را می‌پذیرند و علی الاطلاق هم می‌پذیرند، ولی به هر حال این شبهه وجود دارد. بعضی از کلمات اعلام وجود دارد و گاهی شبهه را بیان کردند و جواب هم داده‌اند ولی بالاخره شبهه هست.

با این دو بیان یا می‌گوییم سیره مطمئناً مربوط به موارد تولید اطمینان است، یا اینکه می‌گوییم تردید هم داشته باشیم باید قدر متیقن را بگیریم، چون سیره لفظی نیست که اطلاقی بشود در آن درست کرد.

این مناقشه اول مربوط به بحث اطمینان است.

## پاسخ به مناقشه

در پاسخ به این وجوهی را می‌شود ذکر کرد، مستحضرید در جایی که ما دلیل لبی را می‌خواهیم اطلاقی در آن بپذیریم، باید قرائن و شواهد جمع بکنیم و الا لفظی نیست که بشود به اطلاق آن تمسک کرد.

آیا می‌شود شواهدی آورد برای اینکه شمول سیره را نسبت به غیر اطمینان، آنجا که اطمینان نیست و یک ظنی است، (بخش ظن را بعد بحث خواهیم کرد) اینجا فعلا عدم اطمینانی است که لا اقل همراه با یک ظن عقلایی و نوعی است. این اطمینان را جلسه قبل عرض کردیم که اطمینان شخصی یا نوعی و چهار احتمال هم در آن متصور بود و اقایانی که می‌گویند این دلیل مربوط به اطمینان است، اطمینان نوعی را می‌گویند، اینکه کسی بگوید این دلیل برای جایی است که اطمینان نوعی و شخصی هر دو باشد، خیلی مستبعد‌تر است گرچه بعضی از آقایان همین را گفته اند، دلیل مربوط به جایی است که انصراف شخصی داشته باشد قاعدتاً باید بگویند نوعی هم باید باشد. این چهار وجه وجود دارد. حالا ما اصل بحث این که این مناقشه را می‌شود پاسخ داد یا خیر.

ممکن است اینجا شواهدی بیاوریم هیچ کدام از اینها را من دلیل مستقل در مقام پاسخ قرار نمی‌دهم، گرچه ممکن است کسانی این را مستقلاً پاسخ مناقشه اول به شمار بیاورند ولی من حالا اینها را عرض می‌کنم اگر کسی مستقل هم ندید می‌تواند آن را شاهدی بگیرد که جمع و تجمیع شواهد انجام بدهد.

## شواهد در مقام پاسخ به مناقشه

### شاهد اول

این است که اگر ما سیره را بر همان جایی حصر کنیم که اطمینان‌آور است و اطمینان را هم حجت بدانیم، در واقع ما سیره‌ای نداریم، برای آنکه اطمینان است و اطمینان حجت است و همان سیره بر حجیت اطمینان هست اینکه در خبر چیزی می‌بیند، با یک هویت مستقل، این نشان می‌دهد که این همان اطمینان فقط نیست، اگر اطمینان باشد، اطمینان از طریق خبر حاصل بشود یا از طریق خود مضمون، خود خبر مهم نیست، ولی مضمون چیزی است که شواهدی دارد و آدم اطمینان پیدا می‌کند. این که خیلی ارزشی ندارد. این در واقع ادعای سیره عقلاییه در خبر عادل یا ثقه این کالعدم است، البته راه رسیدن به اطمینان با وساطت و دخالت خبر، یک مقدار راه بازتری است و مصداق بیشتری دارد ولی در هر صورت آن را که ملاک می‌گیرید آن اطمینان است و آن هم مشترک است، چه خبر باشد و چه چیز دیگری باشد. آدم حس می‌کند در خبر یک عنایتی در عقلا وجود دارد.

### شاهد دوم

ظاهر مسئله این است که عقلا یک سیره‌هایی را برای تسهیل و روانسازی روابط قرار می‌دهند، این فلسفه تسهیل و روان کردن روابط یک فلسفه‌ای است و ممکن است ما بگوییم در ارتکازمان این است که اگر کسی بخواهد دقت بکند باید علم پیدا بکند یا اگر کمی کوتاه بیاییم اطمینان پیدا بکند، این که چیزهای دیگری در ذهن عقلا می‌آید و به آن اعتباری می‌دهند، فلسفه‌اش روانسازی ارتباطات است، تسهیل و تساهل در روابط است و اگر کسی این فلسفه را بپذیرد، این شاهد دیگری بر این مسئله می‌شود.

### شاهد سوم

این است که این خبر را با انواع امارات عقلایی دیگر مقایسه کنید، مثلا سوق مسلمین، قول ذوالید، چیزهای این شکلی که وجود دارد، در آن‌ها چگونه است؟ (ادله لفظی را کنار بگذاریم)

سوق مسلمین (تقریری دارد که الان نمی‌خواهم وارد آن بشوم) قول ذو الید، یا ید اماره مالکیت است، اینکه عقلایی است کاملاً، می‌خواهم بگویم اینها را یک قیاسی بکنید، ممکن است کسی اینجا بگوید این هم همان فلسفه را دارد، (این تکمیل آن بحث قبلی است) یعنی برای اینکه زندگی روان بشود، ید را اماره ملکیت می‌دانند، بخواهد این را مبنای اطمینان قرار بدهد، معلم است که آنجا نیست، می‌خواهم بگویم این شبیه آن است، یعنی عقلا در مقام مراودات و معاشرات یک اصولی دارند و یک قواعدی می‌گذارند که کار را روان و آسان بکند، مثل اینکه ید را اماره مالکیت می‌گیرد و منحصر به اطمینان نمی‌کند.

یعنی یک چیزهایی را آینه واقعیت می‌گیرند، بدون اینکه مقید به اطمینان قرار بدهند، با همه فرق‌هایی که دارد، یعنی یک روش عقلایی است که چیزی که غالباً آن طور است، خیلی وقت‌ها اطمینان ایجاد می‌کند، خیلی وقت‌ها به واقع می‌رسد، آن حالات نادر را نمی‌بیند، برای تسهیل و تسهل است.

یک مطلب دیگر که در ادامه این دو سه نکته مد نظر قرار بدهید این است که وقتی به ثقه‌ای اعتماد می‌کنیم، در واقع دو احتمال را کنار می‌گذاریم؛ یکی احتمال تعمد کذب است و یکی خطای در نقل است، این دو را کنار می‌گذاریم و اعتماد می‌کنیم.

وقتی که اعتماد می‌کنیم حتی آنجا که اطمینان است؛ باز آنجا قطع نیست، مقام قطع، مقامی است که نه احتمال تعمد کذب است و نه احتمال خطا، هیچکدام نیست، اما در اطمینان هم احتمال کذب است و هم احتمال خطا، منتهی احتمال آن ضعیف‌تر است. وقتی کسی نقل بکند و شما به نقل او اطمینان داشته باشید، همانجا هم احتمال می‌دهید که شاید به دلیل خاصی دروغ گفته باشد و احتمال می‌دهید به دلیل خاصی مبتلای به خطا شده باشد.

در احتمال خطا چگونه نفی می‌کنید؟ با اصل‌ عدم خطا، می‌گویید اصل این است که کسی که اهل خبط و خطا نیست اصل این است که خطا نمی‌کند، اصل این است که خطا نمی‌کند با اینکه احتمال خطا وجود دارد این نفی احتمال خطا حتی در صورت اطمینان هم وجود دارد.

اگر در اطمینان اصل‌ عدم خطا جاری باشد که بعید نیست که عقلا در آنجا خطا را نه اینکه نفهمند، ولی می‌گویند خطا را به حساب نمی‌آورند، اصل این است که خطا نیست، اصل‌ عدم خطا در آنجا باشد (اگر این را بپذیریم) ممکن است بگوییم اصل‌ عدم خطا، یک اصل عقلایی است، وثوق و ثقه بودن را از حیث تعمد کذب نفی می‌کند ولی اصل‌ عدم خطا می‌گوید در واقع یک اصل عقلایی است و این اصل عقلایی پایه این است، یعنی سیره عقلا که بر اعتماد به خبر واحد هست، در واقع ضمن آن یک اصل‌ عدم خطایی هست و اصل‌ عدم خطا، ارتکاز ما می‌گوید کار به اطمینان ندارد. (این یک بیانی است که خود من هم می‌گویم به عنوان دلیل تمام نیست، ولی این را باید مد نظر قرار داد)

### شاهد چهارم

این است که آن روایات قبلی را با این سیره باید دید و آن روایات را هم باید دید و روایات وسیره یک جوری تعاضد می‌کنند و همدیگر را تکمیل می‌کنند، یک تردیدی هست که ثقه بودن، سیره اعتماد بر ثقه اختصاص به حال اطمینان دارد یا مطلق است؟

حتی قائلین به تردیدی که اینجا هست و مستشکلین در اینجا در روایات می‌گویند اطلاق دارد؛ انّه ثقة المأمون، یک قاعده‌ای می‌دهد، قاعده می‌دهد که به هر ثقه مأمونی می‌شود اعتماد کرد در روایت حمیری، آن وقت اگر آن اطلاق در روایات را بپذیریم؛ سؤال این است که اطلاق در تعلیل را بپذیریم که حداقل این قائلین پذیرفته اند، آن را اگر بپذیریم، سؤال این است آیا یک قاعده تعبدی را جعل می‌کند؟ یا اینکه قاعده عقلایی است؟ ظاهر این است که ارجاع به یک امر عقلایی است یک امر تعبدی نیست.

انّه ثقة المأمون، انّهما ثقتان، یا امثال آن‌ها روایاتی که خواندیم، اگر اینجا یک تردیدی داشته باشیم که سیره در غیر حال اطمینان هست یا نیست، آنجا می‌بینیم که اطلاقی دارد که حال غیر اطمینان را هم می‌گیرد و ظهور آن این است که ارجاع به یک امر ارتکازی است، نه یک امر من درآوردی که شارع می‌خواهد قرار بدهد، مثل این نیست که می‌گوید لا تشرب الخمر لانّه مسکر که کاملا تعبد می‌کند آن تفاهم ذهنی آنجا و ارتکاز کسی که آن خطاب را می‌شنود این است که من را به چیزی ارجاع می‌دهد که پایه‌ای دارد.

# نتیجه سخن

لذا می‌گوییم خبر و سیره همدیگر را تکمیل می‌کنند؛

۱- یعنی اگر بخواهیم به اخبار مجرداً استشهاد بکنیم در اطلاق آن تردید هست، انّه ثقة المأمون، انصراف به آنجایی دارد که اطمینان بیاورد.

۲- سیره را هم اگر بخواهیم مستقل ببینیم؛ شاید بگوییم تردید هست

ولی آن اخبار با این چیزی که دستمایه ذهنی دارد، حتماً در ذهن ما گرایشی به این مسئله وجود دارد که عقلا برای تسهیل کار خط کشی می‌گذارند، یک خبر ثقه که رسید می‌شود اعتماد کرد، نمی‌گویند این سیره تامه است، خبر را می‌بینیم، سیره را هم می‌بینیم این دو کنار هم می‌گوید در واقع یک جوری شارع همان که در ذهنیت عقلایی یک رسوبی دارد، زمینه‌ای دارد، آن را می‌پذیرد، منتهی ناظر بودن به این رسوب ذهنی، خیلی کمک می‌کند که آنجا استنتاجاتی انجام بدهیم.

اینجا می‌گوییم سیره ظاهرش این است یعنی با توجه به اینکه مقام تفاهم، تسهیل و تساهل است، اینجا هم یک سیره‌ای هست، اما اگر آن روایات و اخبار نبود، نمی‌توانستم به اطمینان برسم، می‌گویم آن کمک می‌کند که اطمینان برسم که سیره‌ای وجود دارد. آن ارجاع کمک می‌کند که سیره‌ای وجود دارد.

این نکاتی است که اینجا وجود دارد و از مجموعه عرایض ما به این نتیجه رسیدیم که مواجهه ما با سیره عقلاییه در آن تقریراتی که وجود داشت سه نوع می‌تواند باشد؛

۱- یک نوع آن است که غالباً فرموده‌اند که سیره خود مستقلا وجود دارد و صورت‌ عدم اطمینان را هم می‌گیرد با همان غلاظ و شدادی که آقای خویی فرمودند، امام و غالب بزرگان فرمودند، او می‌گوید ارتکاز عقلایی ما این است که به خبر ثقه اعتماد می‌کنیم ولو اطمینان هم ایجاد نکند، فرض این است که حداقل ظن را تولید می‌کند، ظنی که می‌گوید تنزیل می‌کند که سیره عقلا این است. این یک رویکرد است که سیره را مستقلا می‌پذیرد.

۲- رویکرد دیگر که شاذ و نادر است این است که سیره در حال اطمینان نیست، لازمه این است که بگوییم سیره‌ای وجود ندارد، سیره‌ای که وجود دارد اطمینان است، قطع نظر از آن اشکال که بعضی خود این آقایان می‌گویند اطمینان به نحو مطلق سیره‌ای در آن نیست.

۳- رویکرد ما رویکرد سوم است ما می‌گوییم اگر آن روایات را نداشتیم نمی‌توانستیم بگوییم سیره هست، ولی به کمک آن شواهدی که گفتیم و روایات گفتیم سیره وجود دارد، کما اینکه روایات هم اگر اینجور رسوب ذهنی و ما یحتمل الارتکازیه نبود، دلالت آن را نمی‌پذیرفتیم ولی با وجود این آن را هم پذیرفتیم.

این دو، روایات و سیره تعاضد می‌کنند و با تعاضدشان یک اطلاقی بر حجیت خبر واحد در مواردی که اطمینان نیست، ظنی پدید آمده است بعید نیست که پیدا بکنیم.

صلی الله علی محمد و آل محمد.